فهرست مطالب

**اشاره به مباحث قبل:** 3

حدیث دهم: مصباح الشریعه 3

بررسی سندی: 4

بررسی دلالی: 4

حدیث یازدهم: نوادر 4

بررسی سندی: 5

بررسی دلالی: 5

حدیت دوازدهم: 5

بررسی سندی: 5

بررسی دلالی: 6

حدیث سیزدهم: 6

بررسی سندی: 6

بررسی دلالی: 6

یونس و ماجرای واقفیه 6

حدیث چهاردهم: 8

بررسی سندی 8

بررسی دلالی 8

حدیث پانزدهم: 9

بررسی سندی: 9

بررسی دلالی: 9

حدیث شانزدهم: 10

بررسی سندی: 11

برسی دلالی 11

بررسی روایات 11

نکاتی دلالی روایات 12

1. بهره‌گیری از روایات ضعیف 12

2. دسته‌بندی روایات 13

3. رفق در امور رجحانی یا اعم 13

احتمال اول: 14

احتمال دوم 14

پاسخ احتمال دوم 15

بسم الله الرحمن الرحیم

**موضوع:** اصول و روش‌های تربیتی/ اصل قدرت و استطاعت مربی و متربی **(رفق و مدارا)**

اشاره به مباحث قبل:

در بحث از رفق و مدارا در مقام تعلیم و تربیت از مجموع روایات باب 14 از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، همه 9 روایت را ملاحظه کردید، نکاتی هم ذیل هر روایت بیان شد.

در مستدرک الوسائل هم هفت روایت آمده است، در جلسه قبل اشاره کردیم.

حدیث دهم: روایت مصباح الشریعه

**بَابُ‏ اسْتِحْبَابِ‏ الرِّفْقِ‏ بِالْمُؤْمِنِينَ‏ فِي أَمْرِهِمْ بِالْمَنْدُوبَاتِ وَ الِاقْتِصَارِ عَلَى مَا لَا يَثْقُلُ عَلَى الْمَأْمُورِ وَ يُزَهِّدُهُ فِي الدِّينِ وَ كَذَا النَّهْيُ عَنِ الْمَكْرُوهَات**‏[[1]](#footnote-1)

حدیث اول از مصباح الشریعه[[2]](#footnote-2)، نقل شده است.

مِصْبَاحُ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ (ع)‏: «**وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَكُونَ عَالِماً بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَارِغاً مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ عَمَّا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحاً لِلْخَلْقِ رَحِيماً رَفِيقاً بِهِمْ دَاعِياً لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَ حُسْنِ الْبَيَانِ عَارِفاً بِتَفَاوُتِ أَخْلَاقِهِمْ‏**[[3]](#footnote-3) **لِيُنَزِّلَ كُلَّا مَنْزِلَتَهُ بَصِيراً بِمَكْرِ النَّفْسِ وَ مَكَايِدِ الشَّيْطَانِ صَابِراً عَلَى مَا يَلْحَقُهُ لَا يُكَافِئُهُمْ بِهَا وَ لَا يَشْكُو مِنْهُمْ وَ لَا يَسْتَعْمِلُ الْحَمِيَّةَ وَ لَا يَغْتَاظُ**[[4]](#footnote-4) **لِنَفْسِهِ مُجَرِّداً نِيَّتَهُ‏**[[5]](#footnote-5) **لِلَّهِ مُسْتَعِيناً بِهِ وَ مُبْتَغِياً لِوَجْهِهِ‏**[[6]](#footnote-6) **فَإِنْ خَالَفُوهُ وَ جَفَوْهُ صَبَرَ وَ إِنْ وَافَقُوهُ وَ قَبِلُوا مِنْهُ شَكَرَ مُفَوِّضاً أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ نَاظِراً إِلَى عَيْبِه**»‏[[7]](#footnote-7)

بررسی سندی:

سند، از حیث کتاب «مصباح الشریعه» و روایت دچار مشکل است. مصباح الشریعه سند ندارد اما روایات از حیث متن و محتوا قابل اعتنا است.

بررسی دلالی:

در روایت قریب ده ویژگی برای آمران به معروف و ناهیان از منکر ذکر می‌کنند از جمله اینکه «**رَحِيماً رَفِيقاً بِهِمْ دَاعِياً لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَ حُسْنِ الْبَيَانِ عَارِفاً بِتَفَاوُتِ أَخْلَاقِهِمْ لِيُنَزِّلَ كُلَّا مَنْزِلَتَهُ**»، این بخش از روایت خیلی قشنگ است و با بحث ما ربط مستقیم دارد. آدم‌ها را باید شناخت و با رفق و همراه با ملاطفت برخورد نمود. این یک اصل است. این حدیث با اینکه از نظر سند اعتبار ندارد، از حیث محتوا مؤکّد روایات قبلی است.

حدیث یازدهم: روایت نوادر

حدیث دوم از نوادر علی بن اسباط[[8]](#footnote-8) نقل شده است.

نَوَادِرُ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، رَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ‏ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) حَمِّلْنِي حَمْلَ الْبَازِلِ‏[[9]](#footnote-9) قَالَ: «**فَقَالَ لِي إِذًا تَنْفَسِخُ**‏[[10]](#footnote-10)».[[11]](#footnote-11)

بررسی سندی:

کتاب نوادر از نظر سند، اعتبار ندارد.

بررسی دلالی:

«**حَمِّلْنِي حَمْلَ الْبَازِلِ**»؛ بازل یعنی شتری که سن هشت سالگی را تمام کرده و وارد 9 سالگی شده است، این سن، سن کمال شتر است. ابو بصیر به امام باقر (ع) عرض می‌کند با من معامله شتر کامل را بکنید. حضرت در پاسخ فرمود: «**إِذًا تَنْفَسِخُ**»، اگر همه را بگویم تو هم فرومی‌ریزی و قدرت تحمل نداری! طبق این روایت رعایت مراتب تربیت و تبلیغ و قدرت تحمل مخاطب لازم است.

حدیث دوازدهم: روایت یونس

الْكَشِّيُّ فِي رِجَالِهِ[[12]](#footnote-12)، عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ (ع):‏ «**يَا يُونُسُ ارْفُقْ بِهِمْ فَإِنَّ كَلَامَكَ يَدِقُّ عَلَيْهِمْ**»[[13]](#footnote-13)

بررسی سندی:

کشی از حَمدوَیه نقل کرده است. سند این روایت را من بررسی نکردم، شما ملاحظه کنید، احتمالاً معتبر نباشد. مرحوم خویی سند «کشی» را قبول دارد اما ما اشکال کردیم.

بررسی دلالی:

قصه یونس بن عبد الرحمن است؛ قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ، امام رضا (ع) فرمود: «**يَا يُونُسُ ارْفُقْ بِهِمْ فَإِنَّ كَلَامَكَ يَدِقُّ عَلَيْهِمْ**»سخنان ناب تو برای آنان سخت و سنگین است لذا با آنان مدارا کن.

حدیث سیزدهم: روایت ابی جعفر بصری

وَ عَنِ الْقُتَيْبِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ‏ دَخَلْتُ مَعَ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَلَى الرِّضَا (ع) فَشَكَا إِلَيْهِ مَا يَلْقَى مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْوَقِيعَةِ فَقَالَ الرِّضَا (ع): «**دَارِهِمْ فَإِنَّ عُقُولَهُمْ لَا تَبْلُغ**»‏[[14]](#footnote-14)

بررسی سندی:

از نظر سند معتبر نیست. سندهای مجموع این چند روایت قابل قبول نیست.

بررسی دلالی:

احتمالا این روایت با روایت قبلی یکی باشد، دَخَلْتُ مَعَ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَلَى الرِّضَا (ع) فَشَكَا إِلَيْهِ مَا يَلْقَى مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْوَقِيعَةِ. یونس بن عبد الرحمن از خوبان شیعه شکایت کرد که او را آزار می‌رسانند و طعنه می‌زنند. فرمود: با آنان مدارا کن. «**دَارِهِمْ فَإِنَّ عُقُولَهُمْ لَا تَبْلُغ**»‏. چند نکته اینجا هست: اولاً، سند هردو روایت ضعیف است. ثانیاً، هر دو روایت درباره یک موضوع است. ثالثاً، قصه یونس بن عبد الرحمن مربوط به «وقف» است.

یونس و ماجرای واقفیه

بعد از شهادت حضرت امام موسی بن جعفر (ع) یاران حضرت دو شقه شدند:

1ـ عده‌ای به امامت امام رضا (ع) معتقد شدند.

2ـ جمعی از قبیل ابی‌حمزه بطائنی و دیگران به غیبت امام کاظم (ع) معتقد شدند.

این انشعاب در سطح بالایی اتفاق افتاد. توجه دارید که پیدایش فرقه‌های انحرافی گاهی در طبقات پایین و کمرنگ شروع می‌شود و بعدها رشد می‌کند و توسعه می‌یابد اما گاهی در سطوح بالا و گسترده اتفاق می‌افتد.

انحراف علی بن ابی‌حمزه بطائنی و دیگران، که دانه‌ درشت و معروف بودند، جزء سران واقفیه شدند. این جریان ساری و جاری شد؛ این یکی از مشکلات حضرت امام رضا (ع) بود.

یونس از شیعیان خاص بود، خیلی سینه سپر کرد. سینه‌چاک امام رضا (ع) بود. لذا علیه یونس در جامعه شیعه خیلی کار شد. تبلیغات گسترده انجام شد. نه فقط از سوی واقفیه حتی از طرف شیعیان خالص هم تحت فشار بود و نسبت به یونس بدبین بودند. یونس از اصحاب اجماع و شخصیت خیلی برجسته است.

نقل شده است، روزی عده‌ای از شیعیان به ملاقات امام هشتم (ع) آمدند، امام تقیه کرد و به یونس دستور داد در اتاق دیگر مخفی شود. آنان وارد شدند و از یونس شکایت کردند و خیلی بدوبیراه به او گفتند و حضرت هم سکوت کرد. این قصه در روایت صحیح وارد شده است. وقتی آن‌ها رفتند، یونس شکوه کرد، گفت من از شما دفاع می‌کنم اما شما حمایت نکردید، فرمود: آیا راضی نیستی به اینکه ما از تو راضی هستیم. یونس گفت: رضایت شما برای من کافی است و بعد گریه کرد.

یونس محل جدال بوده است، او برای دفاع از امامت حرف‌های سنگین می‌زد، امام دستور به مدارا و رفق داد، فرمود: دَارِهِمْ فَإِنَّ عُقُولَهُمْ لَا تَبْلُغ؛ در تبلیغ رعایت توان و ظرفیت طرف را بکن. رعایت رفق در مقام تربیت، به عنوان اصل مطرح است.

حدیث چهاردهم: روایت هشام بن حکم

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تُحَفِ الْعُقُولِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ‏ فَقُلْتُ لَهُ وَ إِنْ وَجَدْتُ رَجُلًا طَالِباً غَيْرَ أَنَّ عَقْلَهُ لَا يَتَّسِعُ لِضَبْطِ مَا أُلْقِي إِلَيْهِ قَالَ: «**فَتَلَطَّفْ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ فَإِنْ ضَاقَ قَلْبُهُ فَلَا تَعْرِضْ لِنَفْسِكَ اللَّعْنَةَ[[15]](#footnote-15) وَ احْذَرْ رَدَّ الْمُتَكَبِّرِينَ فَإِنَّ الْعِلْمَ يَدُلُّ عَلَى أَنْ يُحْمَلَ‏[[16]](#footnote-16) عَلَى مَنْ لَا يَضِيقُ**»‏[[17]](#footnote-17)[[18]](#footnote-18)

بررسی سندی

سند روایت مشکل دارد، سند تحف، به طور کل، مقطوعه است و این مایه تأسف است زیرا روایات زیبا و قشنگ در آن نقل شده است اما از نظر سند نمی‌توانیم داوری کنیم.

بررسی دلالی

مستدرک از تحف العقول از قول امام موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند که آدم‌هایی جویای معارف پیدا می‌کنم اما کشش عقلی و ذهنی لازم را ندارند. استعداد هوش شناختی ندارند. فرمود با ملاطفت نصیحت کن. «**فَتَلَطَّفْ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ فَإِنْ ضَاقَ قَلْبُهُ فَلَا تَعْرِضْ لِنَفْسِكَ اللَّعْنَةَ**»؛ همه چیز را نگو، خودت را هم در معرض تهمت قرار نده و نباید مافوق توان و استعداد فرد، چیزی گفت.

حدیث پانزدهم: مرفوعه مفید

روایت ششم مستدرک اشاره به بحث سلمان و ابوذر دارد؛

الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي الْإِخْتِصَاصِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى أَوْ غَيْرِهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبَّاسِ بْنِ حَمْزَةَ الشَّهْرِزُورِيِّ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ‏: «**كَانَ سَلْمَانُ يَطْبُخُ قِدْراً فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُوذَرٍّ فَانْكَبَّتِ الْقِدْرُ فَسَقَطَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَ لَمْ يَذْهَبْ مِنْهَا شَيْ‏ءٌ فَرَدَّهَا عَلَى الْأَثَافِيِ‏**[[19]](#footnote-19) **ثُمَّ انْكَبَّتِ الثَّانِيَةَ فَلَمْ يَذْهَبْ مِنْهَا شَيْ‏ءٌ فَرَدَّهَا عَلَى الْأَثَافِيِّ فَمَرَّ أَبُو ذَرٍّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)‏ مُسْرِعاً قَدْ ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا رَأَى [وَ]**[[20]](#footnote-20) **سَلْمَانُ يَقْفُو أَثَرَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَنَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) [إِلَى سَلْمَانَ‏]**[[21]](#footnote-21) **فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ارْفُقْ بِصَاحِبِكَ‏**[[22]](#footnote-22)»[[23]](#footnote-23)

بررسی سندی:

سند این روایت مشکل دارد و ضعیف است اولاً به دلیل وجود ابی‌حمزه، ثانیاً تعبیر «رفعه» آمده است و ثالثاً به دلیل تعبیر «بعض اصحابنا»، پس سند ضعیف است.

بررسی دلالی:

در این روایت هم قصه‌ای از سلمان و ابوذر نقل شده که حاکی از تفاوت درجه ایمان آن دو است. طبق نقل، ابوذر بر سلمان وارد شد، دید در حال طبخ غذا است، دیگ غذا برگشت و واژگون شد اما چیزی از آن نریخت. سلمان آن را با دست برگرداند و روی آتش گذاشت؛ مجدداً افتاد و سلمان آن را سرِ جایش گذاشت. ابوذر با دیدن این صحنه، شاید فکر کرد که سلمان سحر کرده است، دوان‌دوان خود را به امام علی (ع) رساند. سلمان‌ هم به دنبال ابوذر رفت؛ ابوذر جریان را بیان کرد. حضرت به سلمان فرمود: «**يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ارْفُقْ بِصَاحِبِكَ**» یعنی چیزهایی را که او قدرت تحمل آن را ندارد، جلو او انجام نده.

در روایت دیگر نقل شده است که اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد، لقتله. دلیل این امر این بود که درجه ایمان سلمان بالاتر بود.

حدیث شانزدهم: روایت ابی عمرو زاذان

الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْحُضَيْنِيُّ فِي الْهِدَايَةِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ عَنْ قَيْسٍ الْعِبْرَانِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو زَاذَانَ قَالَ‏: «**لَمَّا وَاخَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ آخَى بَيْنَ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ فَدَخَلَ الْمِقْدَادُ عَلَى سَلْمَانَ وَ عِنْدَهُ قِدْرٌ مَنْصُوبَةٌ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ هِيَ تَغْلِي مِنْ غَيْرِ حَطَبٍ فَتَعَجَّبَ الْمِقْدَادُ وَ قَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذِهِ الْقِدْرُ تَغْلِي مِنْ غَيْرِ حَطَبٍ فَأَخَذَ سَلْمَانُ حَجَرَيْنِ فَرَمَى بِهِمَا تَحْتَ الْقِدْرِ فَالْتَهَبْ فِيهِمَا فَقَالَ لَهُ الْمِقْدَادُ هَذَا أَعْجَبُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ لَا تَعْجَبْ أَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ‏ وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ**[[24]](#footnote-24) **فَفَارَتِ الْقِدْرُ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا مِقْدَادُ سَكِّنْ فَوْرَتَهَا فَقَالَ الْمِقْدَادُ مَا أَرَى شَيْئاً أُسَكِّنُ بِهِ الْقِدْرَ فَأَدْخَلَ سَلْمَانُ يَدَهُ فِي الْقِدْرِ فَأَدَارَهَا فَسَكَنَتِ الْقِدْرُ مِنْ فَوْرِهَا فَاغْتَرَفَ مِنْهَا بِيَدِهِ فَأَكَلَ هُوَ وَ الْمِقْدَادُ فَدَخَلَ الْمِقْدَادُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَعَادَ عَلَيْهِ خَبَرَ النَّارِ وَ الْقِدْرِ وَ فَوْرَتِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سَلْمَانُ مِمَّنْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ص) فَيُطِيعُهُ كُلُّ شَيْ‏ءٍ وَ لَا يَضُرُّهُ شَيْ‏ءٌ فَلَمَّا دَخَلَ سَلْمَانُ عَلَيْهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «ارْفُقْ يَا سَلْمَانُ بِأَخِيكَ الْمِقْدَادِ رَفَقَ اللَّهُ بِك**»‏.[[25]](#footnote-25)

بررسی سندی:

روایت از نظر سندی، ضعیف است.

برسی دلالی

محتوای منقول در این روایت شبیه روایت قبلی است. نقل شده است که مقداد مشاهده کرد، دیگ روی آتش است، سلمان بدون هیچ وسیله‌ای دست برد و غذا را هم زد. این ماجرا برای مقداد سخت و تعجب‌برانگیز شد. خدمت رسول خدا (ص) رسید، در نهایت، حضرت به سلمان دستور داد که توان و ظرفیت رفیق خود را در نظر بگیرد. «**ارْفُقْ يَا سَلْمَانُ بِأَخِيكَ الْمِقْدَادِ رَفَقَ اللَّهُ بِك**». وظیفه پیامبر هم رفق و مدارا با مردم است.

بررسی روایات

این هفت روایت منقول از مستدرک به علاوه آن 9 روایت وسائل‌الشیعه، جمعاً 16 روایت شد. در مجموع روایات چند دسته هستند:

1. برخی روایات بر رفق در ارتباطات اجتماعی دلالت می‌کند.

2. برخی دیگر از روایات بر رفق در مقام تعلیم و تربیت و تبلیغ دلالت می‌کند نه رفق در ارتباطات اجتماعی. چند تا از روایات منقول در بحث رفق و مدارا در ارتباطات اجتماعی، به این بخش قابل اضافه شدن است مانند:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص):‏ «**أَمَرَنِي‏ رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ**».[[26]](#footnote-26)

امثال این روایت اختصاص به مقام تبلیغ و تربیت توسط پیامبر (ص) دارد و یا حداقل شامل آن می‌شود.

این روایت چند سند داشت، برخی از سندهای آن معتبر بود. به اطلاق می‌توان تمسک کرد و از این باب استفاده کرد. فکر کنم برخی روایات دیگر از آن باشد که برای مقام تعلیم و تربیت قابل استفاده باشد. شاید مجموع روایات به 20 روایت برسد. پس مجموع مستندات روایی را از وسایل، مستدرک و بحار نقل کردیم، ممکن است روایات دیگری هم باشد.

نکات دلالی روایات

1. بهره‌گیری از روایات ضعیف

از نظر سند روایات ذکر شده دو قسم هستند:

بعضی از روایات دارای سند معتبر مانند مقبوله عمر بن حنظله، از نظر ما معتبر بود. یا آن روایت نقل شده در بحارالانوار که تعبیر «**أَمَرَنِي‏ رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ**» دارد، معتبر است.

اما عمده روایات سند معتبر ندارد.

ولی گروه دوم که سند معتبر ندارد، حتماً از معصوم صادر شده است. قریب 20 روایت که برخی از آن‌ها در کتب اربعه هم آمده است و همین کثرت آن به انسان اطمینان می‌دهد به اینکه از معصوم (ع) صادر شده است. مطلب خاص که موجب تردید در صدور روایات شود، وجود ندارد، فی‌الجمله روایات مورد قبول است؛ گرچه نمی‌توان روایات را متواتر دانست اما احتمال استفاضه دارد. اگر در مورد موضوعی دلیل دیگری نداشته باشیم، به قدر متیّقن این مجموعه روایات اخذ می‌کنیم اما در موارد خاص که محل تردید باشد، قابل استدلال نیست. مدلول مشترک همه روایات قابل عمل است. پس به تک‌تک روایات نمی‌توان عمل کرد.

2. دسته‌بندی روایات

مطلب دوم این است که مجموعه روایات سه قسم است:

الف) روایاتی که مخصوص رفق در حوزه روابط اجتماعی است. این مجموعه، از بحث ما خارج است.

ب) روایاتی که مخصوص حوزه رفق در مقام تعلیم و تربیت و تبلیغ است.

ج) روایاتی که مشترک هر دو باب (اجتماع ـ تعلیم و تربیت) است.

این دو دسته با بحث ما مرتبط و قابل استفاده است.

3. رفق در امور رجحانی یا اعم

مطلب سوم این است که موضوع روایات آیا مستحبات و مکروهات است؟ یا شامل احکام و معارف الزامی نیز می‌شود؟ بار نکردن و فشار نیاوردن بیش از کشش فرد، آیا اختصاص به امور مستحب دارد یا خیر؟

معنای این سؤال این است که مکلف بعد از اینکه تکالیف عام را فرا گرفته‌اند برای کسب درجات بالای ایمان، روی مستحبات تأکید می‌شود، فوق حد نصاب ضروری را طی کرده‌اند و نصاب ضروری در حوزه عقاید، احکام که بر همه واجب است مانند نماز پنج‌گانه یومیه که همه باید بخوانند؛ اعتقاد به توحید بر همه واجب است اما درجات بالاتر و معارف رجحانی مهم است و مباحث اخلاقی هم سطوح مختلف دارد؛ همین‌طور در حوزه رفتار و فقه. واجب و مستحب الزام و غیر الزامی دارد. این‌ها در یک سطح است. روایات سطح مستحب را شامل می‌شود (عقاید، احکام، اخلاق). آیا شامل واجبات و محرمات هم می‌شود یا خیر؟

در پاسخ دو احتمال قابل طرح است:

احتمال اول:

گفته شود اختصاص به مستحبات و مکروهات دارد؛ اما در مورد امور الزامی رعایت رفق و مدارا لازم نیست. افرادی که حد نصاب را واجد هستند را بخواهید به مراتب بالاتر، رشد دهید، روایات همین مورد را شامل می‌شود. ظاهر بیان مرحوم حر عاملی در وسایل الشیعه همین احتمال را تأیید می‌کند. «بَابُ اسْتِحْبَابِ‏ الرِّفْقِ‏ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي أَمْرِهِمْ بِالْمَنْدُوبَاتِ‏ وَ الِاقْتِصَارِ عَلَى مَا لَا يَثْقُلُ عَلَى الْمَأْمُورِ وَ يُزَهِّدُ فِي الدِّينِ وَ كَذَا النَّهْيُ عَنِ الْمَكْرُوهَاتِ‏»[[27]](#footnote-27)

ایشان محدوده را مستحبات و مکروهات دانسته است، حکمش را هم استحبابی تلقی کرده است. بخش زیادی از تبلیغ ما حوزویان همین سطح است که سعی می‌شود درجات ایمان مردم را بالا ببرند. ما در مدیریت حوزه داریم کار می‌کنیم روی شبکه تبلیغ در سطح راقی مردم به خصوص بازاریان و می‌خواهیم یک برنامه درسی اسلامی طراحی کنیم برای کسانی که نمی‌خواهند طلبه شوند اما معارف اسلامی را نیاز دارند.

احتمال دوم

محتمل است که بعضی روایات مربوط به امور مستحب باشد، مورد آن‌ روایات فراتر از حد نصاب ایمان و عمل ایمانی باشد، اما با تنقیح مناط شاید بتوان مجموعه روایات، امور الزامی (واجب و حرام) را هم شامل شود. اگر برای تفهیم واجبی، فردی کشش نداشته باشد، آیا می‌توان گفت آرام‌آرام و همراه با مدارا با او برخورد شود و یک دفعه تحمیل نشود؟

پاسخ احتمال دوم

ولی این تنقیح مناط سخت است، پرونده این بحث فعلاً باز است. ظاهرش قدر متیقن تبلیغ سطح دو و راقی را شامل می‌شود. رعایت توانایی ذهنی و عاطفی فرد مستحب است. ربط در حوزه‌های خاص مانند خانواده و مدارا با فرزندان در تمرین و آموزش و ... هنوز ورود نکردیم، شاید بعضی بخش‌ها را در آینده بپردازیم.

1. **. میرزا حسين نوری، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص214** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. مصباح الشريعة ص 362** [↑](#footnote-ref-2)
3. **. في المصدر: احلامهم.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **. و فيه يغتلظ.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **. و فيه: بنيته** [↑](#footnote-ref-5)
6. **. و فيه: لثوابه.**  [↑](#footnote-ref-6)
7. **. محدیث نورى، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص214** [↑](#footnote-ref-7)
8. **. نوادر عليّ بن اسباط ص 126** [↑](#footnote-ref-8)
9. **. البازل من الإبل: الذي تمّ له ثمان سنين و دخل في التاسعة (مجمع البحرين ج 5 ص 320).** [↑](#footnote-ref-9)
10. **. انفسخ: انتقض، و الفسخ: زوال مفاصل الإنسان و الحيوان عن مواضعها (لسان العرب ج 3 ص 44) و المراد: ضعفت عن حمل العلوم العالية.** [↑](#footnote-ref-10)
11. **. محدث نورى، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص214** [↑](#footnote-ref-11)
12. **. رجال الكشّيّ ج 2 ص 782 ح 928** [↑](#footnote-ref-12)
13. **. محدث نورى، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص215** [↑](#footnote-ref-13)
14. **. رجال الكشّيّ ج 2 ص 783 ح 929.** [↑](#footnote-ref-14)
15. **. في المصدر: للفتنة.** [↑](#footnote-ref-15)
16. **. في المصدر: يملي.** [↑](#footnote-ref-16)
17. **. و فيه: يفيق.** [↑](#footnote-ref-17)
18. **. تحف العقول ص 297؛ محدث نورى، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص215** [↑](#footnote-ref-18)
19. **. الاثافي: جمع اثفية و هي الحجارة التي تنصب و يجعل القدر عليها( لسان العرب« ثفا» ج 14 ص 113).** [↑](#footnote-ref-19)
20. **. أثبتناه من المصدر.** [↑](#footnote-ref-20)
21. **. أثبتناه من المصدر.** [↑](#footnote-ref-21)
22. **. في المصدر: بأخيك.** [↑](#footnote-ref-22)
23. **. الاختصاص ص 12؛ مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص: 215** [↑](#footnote-ref-23)
24. **. بقرة ، 24** [↑](#footnote-ref-24)
25. **. الهداية ص 118؛ مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏12، ص: 217** [↑](#footnote-ref-25)
26. **. شیخ كلينى، الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص117** [↑](#footnote-ref-26)
27. **. وسائل الشيعة ؛ ج‏16 ؛ ص159** [↑](#footnote-ref-27)